

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۹۷۷

دانشگاه علامه طباطبائی  
دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی

رساله برای دریافت درجه دکتری در رشته ادبیات فارسی

بررسی نشانه‌های زیبایی‌شناختی خوبرویان  
در شعر حوزه‌های خراسان و آذربایجان  
تا قرن ششم هجری قمری

استاد راهنما: دکتر سعید حمیدیان

استادان مشاور:

دکتر سید محمد ترابی

دکتر مهدخت معین

دانشجو:

زهرا آقابابایی خوزانی

وزارت اطلاعات ایران  
تیم استخبارات

دی‌ماه ۱۳۸۶

۱۳۸۷ / ۳ / ۷

۱۵۵۹۷۷

فرم گردآوری اطلاعات پایان‌نامه‌ها  
کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

عنوان: بررسی نشانه‌های زیبایی‌شناختی خوبرویان در شعر حوزه‌های خراسان و آذربایجان تا قرن ششم هـ. ق.	
نویسنده/محقق: زهرا آقابابایی خوزانی	
استاد راهنما: دکتر سعید حمیدیان	استادان مشاور: دکتر سید محمد ترابی دکتر مهدخت معین استادان داور: دکتر شمیسا دکتر حسن‌زاده دکتر میرهاشمی
نوع پایان‌نامه: بنیادی	
مقطع تحصیلی: دکتری	سال تحصیلی: ۱۳۸۶
محل تحصیل: تهران	نام دانشگاه: علامه طباطبائی
تعداد صفحات: ۸۱۳	دانشکده: ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی
	گروه آموزشی: ادبیات فارسی
کلید واژه‌ها به زبان فارسی: زیبایی‌شناسی، اندام انسانی، حوزه خراسان، حوزه آذربایجان، سبک هندی،	
کلید واژه‌ها به زبان انگلیسی: Esthetics, human organ, area of Khorasan, area of Azerbaijan, style of indea	

### چکیده

الف: موضوع و طرح مسأله (اهمیت موضوع و هدف): هدف یافتن نشانه‌های زیبایی خوبرویان در شعر فارسی بوده است، آنچه که با وجود گستردگی مطلب در شعر فارسی هنوز تحقیق مستقل و گسترده ای در باب آن نشده است. در این رساله کوشیده‌ایم پاسخی برای پرسشهای مربوط به زیبایی شناسی پیکرین بیابیم.

ب: مبانی نظری شامل مرور مختصری از منابع، چارچوب نظری و پرسشها و فرضیه‌ها: چه معیارهایی به ما اجازه می‌دهد، پیکری را زیبا بدانیم؟ این زیبایی در رابطه با تک تک اعضای پیکر انسان چگونه است؟ چگونه تصور زیبایی در طول زمان دگرگون می‌شود و این دگرگونی در رابطه با زن و مرد چگونه بوده است؟ و این زیبایی به طور کلی، در آثار ادب فارسی و به‌ویژه در شعر چگونه بیان شده است؟ آیا با تحول نشانه‌های زیبایی، نحوه بیان آن نیز دگرگون شده است؟

پ: روش تحقیق شامل تعریف مفاهیم، روش تحقیق، جامعه مورد تحقیق، نمونه گیری و روشهای نمونه‌گیری، ابزار اندازه‌گیری، نحوه اجرای آن، شیوه گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها: روش کار کتاب‌شناسی، مطالعه، فیش‌نویسی و طبقه‌بندی اطلاعات به دست آمده و در نهایت تهیه، تنظیم و تدوین محتویات تحقیق بر پایه اطلاعات یادشده بوده است.

ت: یافته‌های تحقیق. به‌طور کلی، در معیارهای زیبایی‌شناختی پیکرین در شعر فارسی عموماً نوعی تثبیت و استمرار حاکم است که نشان از حاکمیت نوعی سنت شعری بر شعر شاعران قدیم دارد. در دنیای سنتی که تلاش شاعران برای از بین بردن تفاوتها و رسیدن به جوهره‌ای مشترک بوده است، نگاه به زیبایی هم خارج از این گستره نیست، قدمای ما برای رسیدن به نوعی از وحدت و جوهره مشترک سعی در یکسان‌سازی زیبایی و حذف تفاوتها در زیبایی داشته‌اند. این وحدت و یک‌پارچه‌سازی هم در معیارهای زیبایی سنتی و هم در نحوه بیان آن دیده می‌شود؛ در حقیقت، صورخیالی هم که به بیان این زیبایی می‌پردازند، دارای نوعی ارتباطهای جدولی هستند. تا بدانجا که انگار معشوق همه شاعران فارسی‌گوی یک نفر بوده است. می‌توان تشبیهات مربوط به پیکر معشوق را تا قرن ششم عموماً به شش بهره تقسیم کرد؛ یکم صور خیالی که صبغه سپاهی دارند، دیگر تصاویر برگرفته از طبیعت، سه دیگر تشبیهاتی که رنگ و بوی اشرافی دارند؛ این سه دسته از تصاویر، بیشتر در شعر قرون چهارم و پنجم خراسان حضور دارند و در دوره‌های متاخرتر متأثر از این روزگار است، چهارم تشبیهات آسمانی؛ این بهره از تصاویر با ورود شاعران به عوالم آسمانی و ماورایی یعنی از قرن ششم بدین سوی بیشتر روایی یافته‌اند، پنجم تشبیهاتی که با حس چشایی و اغذیه پیوند خورده‌اند و ششم آن دسته از تشبیهاتی که صبغه کفرآمیز دارند که حاصل تعامل

شاعران است با اقلیتهای نامسلمان و اگرچه در دوران متقدم شعر دری نیز دیده می‌شوند اما از حوزه آذربایجان در قرن پنجم و ششم بدین سویه گسترش بیشتری یافته‌اند. گویندگان در استفاده از این تصاویر همواره تناسب موجود در آنها را مراعات کرده‌اند. در حقیقت شاعر تناسب موجود در اندام معشوق خویش را با ایجاد هماهنگی در شعر به شیوه مراعات النظیر و گاه موازنه به تصویر کشیده است. اما آن بخش از جنبه‌های نامتعارف زیبایی که خارج از جدول زیبایی‌های متعارف خوبروی شعر فارسی قرار می‌گیرد وارداتی و الحاقی است. برخی از این جنبه‌های نامتعارف در شعر فارسی حاصل ورود غلامان ترک به جرگه زیبارویان و روایی سنت ناپسند شاهدبازی است. از جمله چشم تنگ و بادامی به جای چشم فراخ. زلفک پیراسته به جای گیسوی پاکشان. برخی دیگر ناشی از تعامل ایرانیان با اقوام سرزمینهای غربی بوده است. این نشانه‌ها را در شعر حوزه اران و آذربایجان به دلیل مجاورت با مغرب زمین و نیز بعدها در سبک موسوم به هندی بدلیل مرادبه با اروپاییان می‌یابیم: از جمله موی طلایی فام بجای زلف مشکین، مژگان طلایی فام و چشم ازرق بجای سیاه. برخی از زیبایی‌ها نیز محتمل است که به اقتضای اعراب به اذواق راه یافته باشد؛ از جمله لب گندمگون، یا توصیف از دهان بزرگ به جای دهان تنگ، نیز ابروی زنگاری به جای سیاه. بخشی از معیارها نیز تحت تاثیر تعامل با هندوستان بوده است؛ از جمله دندان سرخ شده از جویدن پان یا تنبول، نیز رخسار گندمگون که موسوم است به سبزه، سبزارنگ و سیاه‌چرده. در سنت زیبایی‌شناسی قدیم زیبایی هم ارز با سلامتی است، بیماری و عیب و نقص در بدن از نشانه‌های نازیبایی و زشتی محسوب می‌شود اما گاه خصوصیتی متفاوت که می‌تواند ناشی از بیماری باشد اثری عمیق در ذهن شاعر گذارده و او را وادار به بیانی متفاوت کرده است و او همین عیب و نقص را نیز با حسن تعلیلی بجا زیبا جلوه داده است. به طور نمونه، در شعر دری و عرب هستند شاعرانی که نه تنها به ستایش چشم احوال پرداخته‌اند، بلکه حتی گاه چشم نابینا را ستوده‌اند. لب‌شکری یا خرگوش‌لب را زیبا دیده‌اند و همچون سنایی دندان‌های کژمژ و برهم‌افتاده یار را خوش داشته‌اند و با زلف شکسته اش قیاس کرده‌اند. منشاء زیبایی خوبروی شعر فارسی متعلق به یک سرزمین خاص نیست بلکه خوبروی شاعران پارسی‌گوی دارای نوعی زیبایی التقاطی است و آمیغی است از نژادها و سرزمینهای گوناگون. سخن آخر اینکه همواره شرایط اجتماعی و جامعه‌شناختی تاثیری مستقیم بر معیارهای زیبایی‌شناختی و بیان این زیبایی گذارده است.

صحت اطلاعات مندرج در این فرم بر اساس محتویات پایان‌نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می‌نمایم.

نام استاد راهنما: 

سمت علمی: استاد

نام دانشکده: ارسباران

رئیس کتابخانه:

۱۳۸۶/۱۱/۱۶

به دینا؛

الهة خرد روان؛

نخستین تجسم زیبایی در فرهنگ ایران

## فهرست مطالب

ح	پیشگفتار.....	
۱	فصل اول کلیات.....	
۲	۱-۱ ازنجیره زیبایی.....	
۱۸	۱-۲ زیبایی متفاوت.....	
۴۹	۱-۳ سرزمین های زیباخیز.....	
۶۸	۱-۴ توصیف زیبایی.....	
۱۰۰	۱-۵ وجوه تمایز معشوق مرد از زن.....	
۱۱۹	فصل دوم فرهنگ واره اندام.....	
۱۲۰	۲-۱ زلف.....	
۱۳۲	۲-۱-۱ شکل، رنگ و درازای زلف.....	
۱۵۶	۲-۱-۲ انواع موی.....	
۱۸۳	۲-۱-۳ رنگ زلف.....	
۱۸۹	۲-۱-۴ اوصاف و تشبیهات.....	
۲۶۰	۲-۲ پیشانی.....	
۲۶۹	۲-۳ ابرو.....	
۲۹۸	۲-۴ مژگان.....	
۳۱۴	۲-۵ پلک.....	
۳۱۵	۲-۶ چشم.....	
۳۸۳	۲-۶-۱ اوصاف و تشبیهات.....	
۳۹۱	۲-۶-۲ نشانه های نازیبایی چشم.....	
۳۹۷	۲-۷ روی.....	

۴۳۰.....	۷-۲-۱	ارنگ پوست
۴۷۲.....	۷-۲-۲	آرایش
۴۸۲.....	۷-۲-۳	نشانه‌های نازیبایی روی
۴۸۶.....	۸-۲	اخال
۵۱۴.....	۹-۲	لب و دهان
۵۸۵.....	۹-۲-۱	نشانه‌های نازیبایی لب و دهان
۵۹۰.....	۲-۱۰	ایینی
۵۹۷.....	۲-۱۱	ادندان
۶۰۰.....	۲-۱۱-۱	اوصاف و تشبیهات
۶۱۹.....	۲-۱۱-۲	نشانه‌های نازیبایی دندان
۶۲۱.....	۲-۱۲	خط عارض
۶۶۴.....	۲-۱۳	ازنخدان
۶۷۷.....	۲-۱۳-۱	اغبغب
۶۸۵.....	۲-۱۴	گوش
۶۹۵.....	۲-۱۵	گردن
۷۰۰.....	۲-۱۶	میان
۷۲۱.....	۲-۱۷	اقد و قامت
۷۶۷.....	۲-۱۸	اندام
۷۸۵.....	۲-۱۸-۱	نشانه‌های نازیبایی اندام
۷۸۸.....	۲-۱۹	دست و ساعد
۸۰۳.....	۲-۲۰	ساق و پای
۸۰۶.....		کتابنامه
۸۱۲.....		چکیده انگلیسی



إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَكْرَمَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ

### پیشگفتار

«زیبایی چیست؟» امروز می‌دانیم که نمی‌توان تعریفی نهایی و قطعی به این پرسش ساده سقراط داد و تنها می‌توان به جمله‌ای از خود او اکتفا کرد که «زیبایی دشوار است.»<sup>۱</sup> اما ما هم در پی یافتن تعریفی ذهنی برای این مفهوم نیستیم. سخن گفتن از نقش و جایگاه زیبایی هم مجالی به بلندی زلف یار می‌طلبد که «زین قصه هفت گنبد گیتی پر از صداست» تنها به حدیثی از قول مولف کلیله و دمنه اکتفا می‌کنیم که: «النظرُ الى المرأة الحسناء يزيدُ في البصر» (کلیله و دمنه، ص ۳۷۴)

هدف ما در این رساله یافتن مصداق‌های عینی زیبایی در شعر فارسی است. زیرا سراسر تاریخ ادب پارسی «معدن لب لعل است و کان حسن»؛ عشق و زیبایی تار و پود شعر غنایی فارسی را به هم بافته است. حسن و عشق خواهران توأمان یکدیگرند؛ و در شعر فارسی هر لحظه به رنگی جلوه می‌کنند.

در این مجال، تنها از خود می‌پرسیم که چه معیارهایی اعم از سلیقه‌ها و رسوم اجتماعی به ما اجازه می‌دهد، پیکری را زیبا توصیف کنیم؟ چگونه تصور زیبایی در طول زمان دگرگون می‌شود و این دگرگونی در رابطه با زن و مرد چگونه بوده است؟ و سرانجام، این زیبایی به طور کلی، در آثار

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر رک. حقیقت و زیبایی، ص ۵۵

ادب فارسی و به‌ویژه در شعر چگونه بیان شده است؟ آیا با تحول نشانه‌های زیبایی، نحوه بیان آن نیز دگرگون شده است؟

مایه شگفتی است که با همه گستردگی مطلب در ادبیات و تاریخ ما، تاکنون نوشته مستقلی در میان معاصرین در این باب فراهم نیامده است. حال آنکه، این مهم از منظر قدما دور نیفتاده است و جمال‌شناسی، زیرشاخه علوم و تحت عنوان علم‌الجمال برشمرده می‌شده است. همان دانشی که به احتمال، بعدها علم نظر یا علم النظر خوانده شده است.

از بتان «آن» طلب ار حسن‌شناسی، ای دل  
کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود

(دیوان حافظ، ص ۱۳۸)

هندوان نیز علمی با نام نایکابهدید، یعنی زن‌شناسی داشته‌اند. احتمال می‌دهیم علم جمال‌شناسی ایرانیان نیز، متأثر از این علم بوده است. شاید نخستین زیبایی‌شناس فرهنگ ایرانی «ریدک» بی‌نام و نشانی باشد که در رساله خسرو قبادان به توصیف زیبایی زن آرمانی پرداخته است. پس از اسلام، یکاووس بن فاووس بن وشمگیر از بزرگ‌ترین جمال‌شناسان فرهنگ ایرانی برشمرده می‌شود. جاحظ، غزولی و زمخشری نیز از پیشگامان زیبایی‌شناسی در فرهنگ عرب محسوب می‌شوند. گردآوردن ابیات و اشعاری که به صورت موضوعی به سرپای معشوق پرداخته‌اند، نیز در شعر فارسی و عرب معمول و مرسوم بوده است. نمونه مشهور آن در شعر فارسی، نزه‌المجالس تألیف جمال خلیل شروانی است که به نظر می‌رسد به اقتضای المحب و المحبوب در شعر عرب، از سیری رقاء، موصلی (متوفی سنه ۳۶۲) شاعر دربار سیف الدوله در حلب، پرداخته شده است. انیس العشاق رساله کوچکی است که شرف الدین رامی از شاعران دربار جلایری (۷۷۶-۷۵۷) تألیف کرده و در آن اصطلاحات ادبی اعضای تن را در نوزده باب از گیسو تا ساق برشمرده است. پس از این کتاب برخی از ادیبان به نظیره‌سازی از آن پرداخته‌اند. منظومه‌هایی چند نیز تحت

عنوان «سراپای معشوق» سروده شده است.<sup>۲</sup> گاه نیز بدون این عنوان شاعران منظومه‌پرداز در بخش مستقلی از منظومه خود به توصیف سراپای معشوق پرداخته‌اند. منظومه یوسف و زلیخا از مسعود قمی، شاعر نیمه دوم قرن نهم هجری که در دستگاه امیر علیشیر نوایی صاحب منصب بوده است، در همین زمره است.

در تحقیقات معاصر نویسندگان امروز عرب نیز می‌توان به نمونه‌هایی نظیر جمال‌المرأه عندالعرب از صلاح الدین متنبی اشاره کرد. شاید بهترین نمونه زیبایی‌شناسی در فرهنگ غرب نیز کتاب تاریخ زیبایی از امبرتو اکو باشد که خود از بزرگ‌ترین جمال‌شناسان معاصر محسوب می‌شود.

ما نیز در این رساله طی سه سال تأمل و تحقیق در متون ادب فارسی و به‌ویژه دواوین شعر فارسی در قرون پنجم و ششم، کوشیده‌ایم پاسخی برای پرسشهای مربوط به زیبایی‌شناسی پیکرین بیاییم. روش کار ما، مطابق معمول هر تحقیق، کتاب‌شناسی، مطالعه، فیش‌نویسی و طبقه‌بندی اطلاعات به‌دست آمده و در نهایت تهیه، تنظیم و تدوین محتویات تحقیق بر پایه اطلاعات یادشده بوده است.

در تقسیم‌بندی این تحقیق، بخش نخست را کلیات بحث تشکیل می‌دهد؛ در این بخش که خود به پنج بهره منقسم شده است، کوشیده‌ایم تا به این پرسشها پاسخ دهیم؛ چه نشانه‌هایی سبب می‌شود تا پیکری را زیبا بنامیم؟ آیا در دنیای سستی که به نظر می‌رسد همه چیز در چهارچوبی مشخص و معین تعریف می‌شود، زیبایی زن نیز تابع یک تعریف جدولی است و چیزی که فراتر یا خارج از جدول زیبایی باشد، نازیباست؟ آیا شرایط سیاسی و اجتماعی بر این نشانه‌ها اثر گذارده‌اند؟ در این صورت، با دگرگونی در شرایط سیاسی و اجتماعی، چه تحولی در زیبایی‌ها

<sup>۲</sup> برای اطلاع بیشتر ر.ک. انیس العشاق و چند اثر دیگر، به اهتمام محسن کیانی، پاورقی ص ۲۸ و ۲۹

حاصل شده است؟ دیگر اینکه، زیبایی آرمانی شعر فارسی ریشه در کدام سرزمین دارد؟ آیا اصالتاً نوعی زیبایی ایرانی است؟ یا آمیخی است از نژادها و سرزمینهای گوناگون؟ سه‌دیگر اینکه این زیبایی در رابطه با زن و مرد چگونه بوده است؟ آیا می‌توان وجوه زیبایی زنان را از مردان در ادبی که به نظر می‌رسد بخش وسیعی از آن مذکر بوده است، متمایز ساخت؟ و سرانجام شیوه برخورد با موضوع چگونه بوده است؟ و این زیبایی چگونه بیان شده است؟ زیرا زیبایی معشوق یک سوی راه بی‌پایان عشق‌ورزی است و بیان شاعرانه این زیبایی سویه دیگر آن. آیا با تحوّل در نشانه‌های زیبایی، نحوه بیان آن نیز دگرگون شده است؟ در واقع، شیوه برخورد با موضوع یا متعلّق معرفت و تأثیر آن در کیفیت بیان چگونه بوده است؟

بخش دوم، فرهنگ‌واره اندام است که در هر مدخل به‌گونه مجزا، به هر یک از اعضاء و قوایم پیکر خوبان، در شعر فارسی پرداخته‌ایم. نخست، در هر مدخل نشانه‌های زیبایی هر یک از اعضاء را از پیش از اسلام تا سبک موسوم به هندی بررسیده‌ایم و سپس ترجمان ویژگی زیبایی‌شناختی هر عضو در شعر عرب از کتاب *جمال‌المرأه عند العرب* بوده‌ایم. آنگاه معنای رمزی آن را در متون عرفانی به اجمال و اشارت بازآورده‌ایم. سپس به بیان اوصاف و تشبیهات هر عضو با ذکر شواهدی از ادوار و حوزه‌های گوناگون شعر فارسی، پرداخته‌ایم و هر جا لازم افتاده است، به بیان تحولات در تشبیهات و توصیفات هم دست‌یازیده‌ایم. محور کار ما در این مرحله، کتاب *انیس‌العشاق* در متون پیش از قرن هشتم و فرهنگ *آندراج* در اشعار مشهور به سبک هندی بوده است. نیز برخی از تشبیهات و اوصاف دیگری را هم که از نظر صاحب *آندراج* و شرف‌الدین‌رامی دور مانده‌اند، بازآورده‌ایم. در پایان به مصداق «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» به نشانه‌های نازیبایی هر عضو پرداخته‌ایم. با همه این اوصاف، به دلیل گستردگی مطلب این ترتیب گاه در برخی از مدخلها به‌دقت مراعات نشده است و در ترتیب بازآورد مطالب، به فراخور موضوع تغییراتی داده‌ایم.

هر یک از بخشهای این رساله، اگر چه گهگاه، به ناگزیر، مطالبی در آنها به تکرار آمده است، خود می‌تواند موضوع تحقیقی جداگانه گردد. پیش کشیدن آنها نگاهی است گذرا به گوشه‌ای از اقلیم نامکشوف زیبایی پیکرین در شعر فارسی. توان پا و نور چشم این دانشجو در فرصتی که داشت، بیش از این مجال رفتن و دیدن را رخصت نمی‌داد.

کلام دیگر اینکه در سراسر تحقیق کوشیده‌ایم تا از تکرار مکررات و اطناب مملّ پرهیز شود. باین‌همه، به مقتضای تغییر موضوع و تبیین بیشتر آن، از این شر ناگزیر رهایی نیافته‌ایم. در ذکر شواهد شعری نیز اگر گاه افراطی دیده می‌شود، بدین دلیل است که در بازآورد ابیاتی که پیوندخورده با موضوع است، تعمّد داشته‌ایم. چراکه این کار می‌تواند به مثابه خشت نخست در بنای تحقیقات زیبایی‌شناسی ادب فارسی باشد، از این روی، حتی آن دسته از اوصاف و تشبیهاتی که به نظر روشن‌تر از آفتاب می‌رسیده‌اند و محتاج ذکر نبوده‌اند، آن‌چنان‌که مرسوم فرهنگ‌نویسی است باید شاهی برایش ذکر می‌شد.

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن  
مصلحی تو ای تو سلطان سخن

سایه اشراف استاد بزرگوار، جناب آقای دکتر سعید حمیدیان، که بر سر این رساله بوده است، همواره مستدام باد.

کیمیایی بود صحبت‌های او  
کم مباد از خانه دل پای او

نیز از دستگیری و هدایت آقای دکتر ترابی که ملاحظات انتقادی و اصلاحی خود را در اختیار نگارنده قرار دادند، سپاسگزارم. «دیر زیاد آن بزرگوار خداوند.» از بذل توجه سرکار خانم دکتر مهدخت معین، دکتر سعید واعظ و دکتر جمشید مظاهری هم، سپاسگزاری می‌کنم. امید دارم که خداوند هیچگاه بنده را از تلمذ در حضور این اساتید محروم نکند.

نیز یاری بی‌مزد و منت همسر و مادرم را سپاسگزارم. که یقین دارم اگر هم‌یاری و مساعدت این عزیزان نبود، برای این راهی «که صد هزار منزل در بدایت آن است»، نه‌ایستی صورت نمی‌بست و گذاردن دو بار بزرگ بر زمین، هر دو اما، نوزاد و نوپا! برایم متصور نبود.

فصل اوّل

# کلیات

## ۱- ازنجیره زیبایی

زنجیره زیبایی‌شناسی نیاکان ما به دلیل شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی حلقه‌های مفقوده فراوانی دارد. مخصوصاً آنچه از پیش از اسلام باقی مانده، بسیار اندک است. ما تنها برخی از این حلقه‌ها را بازمی‌یابیم و بازمی‌گوییم. تا آبخورهای زیبایی‌شناختی پیکرین را پس از اسلام باز بشناسیم. مفهوم زیبایی در ذهن نیاکان ما در پیش از اسلام با مفهوم قدرت و نیرومندی آمیخته است. کهن‌ترین نمونه توصیف زیبایی را می‌توان در *اوستا* سراغ گرفت. یکی توصیف زیبایی *آناهیتا*، ایزدبانوی باروری و فراوانی و پاکی، و دیگری توصیف *دینا*، الهه خرد روان، است. در *اوستا*، در پشت پنجم، بندهای ۷ و ۱۵ و ۶۴ زیبایی پیکر *آناهیتا* توصیف شده است و سپس در بندهای ۱۲۷-۱۲۹ بیشتر به توصیف جامه و زیور او پرداخته شده است: «اردوی سور *آناهیتا* از سوی آفریدگار مزدا برمی‌خیزد. بازوان زیبا و سپیدش که به زیورهای باشکوه دیدنی آراسته است، به ستبری کتف اسبی است. (۱۵) اوست آن زورمندِ درخشانِ بلندبالایِ برزمندی که روز و شبان در بزرگی هم‌چند همه آبهای روی زمین به نیرومندی روان شود. (۶۴) آنگاه اردوی سور *آناهیتا* به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمربرمیان بسته، راست‌بالا، آزاده، نژاده، بزرگوار، موزه‌هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زرین بسته، روانه شد. (۱۲۷) به راستی اردوی سور *آناهیتا*ی بزرگوار، همان‌گونه که



شیوه اوست، برسم بر دست گرفته، گوشواره‌های زرین چهارگوشه‌ای از گوشها آویخته و گردن‌بندی بر گردن نازنین خویش بسته، نمایان می‌شود. او کمر بر میان بسته است تا پستانهایش زیباتر بنماید و دلنشین‌تر شود. (۱۲۸) بر فراز سر اردویسور اناهیتا تاجی آراسته با یکصد ستاره جای دارد؛ تاج زرین هشت گوشه‌ای که به سان چرخ ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ تاج زیبای خوش‌ساختی که چنبری از آن پیش آمده است (۱۲۹) اردوی سور اناهیتا جامه‌ای از پوست ببر پوشیده است؛ از پوست سیصد ماده ببر که هر یک چهار بچه زاید؛ از آن روی که ببر ماده زیباترین جانوری است که موی انبوه دارد. (یشتها، گزارش پورداود، ج ۱، ص ۲۵۹ به بعد)

در این گزارش، اندام اناهیتا را اندامی زنانه، در عین حال به ستبری اندام مردان می‌یابیم؛ بازوانی به ستبری اسب و اندامی که با پوست سیصد ماده ببر پوشیده شده است، از او پیکری تنومند و مردانه می‌سازد. اتفاقاً رد پای این زیبایی مردانه را بعدها در شمایل مردان شاهنامه می‌یابیم. پهلوانان هیونران و سیمین‌تن با گوشواره‌های چهارگوش زرین و کفشهای مرصع در شاهنامه آیا هیبت و عظمت اناهیتا را به ذهن نمی‌آورند؟

پیوستگی زیبایی و نیرومندی در اناهیتا با نگاه دنیای قدیم به زیبایی همخوانی دارد. زیبایی مطلوب آتنی‌ها و اسپارتی‌ها در مرد جوانی بود که هم زیبا و هم دلاور باشد. بدین‌گونه هنر یونانی ستایش کامل و انعکاس میدان ورزش بود. (لذات فلسفه، ص ۲۲۳)

اناهیتا خود بازمانده ستایش بسیار کهن و گسترده الهه مادر در ادوار پیش از تاریخ است. پیکره‌های بازمانده از این الهه اغلب بی سراسر و پستانهایی برجسته دارد و گاه در حال زایش فرزندی است. او همچون دیگر هم‌تایان خود چون ونوس و یلندورف<sup>۱</sup> در یونان معمولاً از رانها و تهی‌گاههای سخت درشت و برجسته به‌رمند است که محتملاً نماد برکت و نعمت به شمار می‌آید. او حامی و

---

<sup>۱</sup>wilandorf

پرورنده فرزندی آسمانی و خود نماد الهی فرزندی زنی و مادری است.<sup>۱</sup> همین تأکید بر اصل زایش و باروری به همراه عوامل اقتصادی و اجتماعی است که چاقی و فربهی در برخی از اندامها را مبدل به یکی از مظاهر زیبایی بین اقوام مختلف کرده است.<sup>۲</sup>

توصیف دیگر از هادوخت نسک، یکی از نسکهای از دست رفته / اوستاست که قطعاتی از آن با ترجمه پهلوی آن در دست است. در بخش دوم بند ۷-۸ این نسک آمده است که پس از پایان سومین شب از درگذشت مرد نیکوکار روان او درمی یابد که از سوی جنوب بادی بسیار خوشبوی می وزد و در نزدیکی این باد خوشبوی، خرد روان به نام «دینا» به پیکر دختری پانزده ساله به او نمایان می گردد. سپس در بند نهم توصیفی کوتاه از زیبایی این دوشیزه شده است که در خطوط کلی، توصیف پیشین را تایید می کند: «در نزدیکی این باد، دینای او نمایان می گردد؛ به پیکر دختری زیبا، درخشنده، سپیدبازو، نیرومند، زیباروی، راست بالا، بلند اندام، پستان برآمده، نژاده تن، آزاده، از تخمه بزرگ، پانزده ساله، در چهره و اندام چنان زیبا که زیباترین آفریده هاست.»<sup>۳</sup>

در عصر ساسانیان با وجود آنکه ناهید جایگاه آیینی خود را نزد شاهان حفظ کرده و او را مادر مهر... «ایزد بانو اردویسور آناهیتا - ایزد بانوی آبهای پاک و نیالوده، آناهیت: پاک نیالوده باکره، مادر مهر» معرفی کرده اند. حس زیبایی شناسی ایرانیان در عالم واقع رفته رفته معتدل تر می شود. از نظر آنان منش زن، فراتر از هرگونه زیبایی پیکرین است و از همه مهمتر آن است که زن به منش مرد دوست باشد. در این عصر نیز دو تصویر از زن خوبروی ارائه شده است. یکی در رساله کوچکی با عنوان

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر رک. شناخت هویت زن ایرانی، ص ۶۹ به بعد

<sup>۲</sup> شاید آن چاقی و فربهی که در آثار متأخرتر پس از اسلام، خود از مظاهر زیبایی تلقی شده است نیز، یادآور آناهیتا باشد. نظامی در توصیف شیرین می گوید او کوهی (سرین) است بسته به نخعی (کمر). و یا «به زحمت کوه برفین تاب می داد». آیا شیرین خود تصویری دیگر از آناهیتا نیست؟ استاد بزرگوار دکتر حمیدیان فرمودند که برخی از زبان شناسان آهی تا در آناهیتا را از ریشه شیر دادن گرفته و آن را با شیرین یکی دانسته اند. در تفسیر سور آبادی در توصیف زلیخا می خوانیم که: «...از فربهی و لطافت بدان جایگاه بود که به دشواری برپای خاستی و به دشواری رفتی.» گویی که مفهوم لطافت نیز از منظر آنان با آنچه ما امروز از آن در ذهن داریم متفاوت است. (

<sup>۳</sup> رک. به «زیبایی کمال مطلوب زن در فرهنگ ایران»، ایرانشناسی، ۸ (۱۳۷۵): ۷۰۳-۷۱۶ ص ۷۰۳

خسرو قبادان و ریدک وی و دیگری در تاریخ بلعمی، ولی منسوب به خسرو انوشیروان. در رساله خسرو قبادان آمده است: «ریدک گوید که انوشه باش! آن زن بهتر است که به منش مرد دوست باشد، بالایش میانه، سینه اش پهن و سر و سرین و گردنش خوش ترکیب بود، پاهایش کوچک، کمرش باریک، کف پا اندکی مقعر، انگشتان دراز (=کشیده)، اندامش نرم و سخت آکنده، پستان (مانند) به (آبی)، ناخن هایش برفین، گونه اش انارگون، چشمانش بادامی و مژگانش (چنان بود که گویی) از پشم بره (سیاه ساخته شده)، دندان هایش سپید و لطیف و خوشاب و گیسوانش سیاه و براق و دراز (و زنی که) در حضور مردان به بی شرمی سخن نگوید.» (معین، محمد، مجموعه مقالات، جلد اول، ص ۹۹)

نکته قابل ملاحظه در توصیف ریدک آن است که بر توصیف اندام و قوایم بیش از جزئیات چهره تأکید شده است. به طور نمونه، هیچ سخنی از چگونگی لبها و دهان نیست. در عین حال نوعی تناسب و هماهنگی در اندام و قوایم خوبروی دیده می شود که در زیبایی شناسی کلاسیک از فیثاغورث تا مدت ها پس از او بزرگترین اصل زیبایی محسوب می شد.

اما در فهرستی دیگر که بلعمی در تاریخ خود از زن مطبوع خسرو انوشیروان ارائه می دهد اندکی تفاوت می یابیم. در تاریخ بلعمی، کسری انوشیروان سه تن را برای یافتن کنیزکان زیباروی به سه نقطه یعنی روم و خزران و ترکستان فرستاد و پیک موظف بود که از فقیر و غنی هر که این اوصاف داشت برای شاه بیابد و بیاورد: «کنیزی راست خلقت، تمام بالا، نه دراز و نه کوتاه، سفیدروی و بناگوش، همه تن تا به ناخن پا سفید، سفیدی گونه او به سرخی زده و غالب به گونه ماه و آفتاب، ابروان طاق چو کمان و میان دو ابرو گشاده و چشمی فراخ، سیاهی سیاه و سفیدی سپید، مژگان سیاه و دراز و کش، بینی بلند و باریک، روی نه دراز و نه سخت گرد، موی سیاه و دراز و کش، سرش میانه نه بزرگ و نه خرد، گردن نه دراز و نه کوتاه که گوشواره بر کتف زند. بری پهن و گرد، پستانی کوچک و گرد و سخت، سر کتفها و بازوان معتدل و جای دستاورنجن فربه، انگشتان دست باریک نه دراز و نه کوتاه و شکم با بر راست،

در گونه از پس پشت بلند تر؟ و میانه باریک، جای گردن بند بر گردن باریک، رانها فربه و آکنده، زانوها گرد، ساقها سطر، شتالنگهای پای خرد و گرد. چون رود کاهل بود از فربهی، و فرمانبرداری که جز خداوند خود را فرمان نبرد، هرگز سختی ندیده و به عز و جاه بر آمده. شرمگین و با خرد و با مردمی و به نسبت از سوی پدر پاک و از جانب مادر کریم، و اگر به نسبت او بنگری به از روی و اگر به رویش نگری به از نسب و اگر به خلقتش نگری به از خلق. با شرف و بزرگی، به کار کردن حریص به دست پرهیزگار و حریص به پختن و شستن و دوختن و نهادن و بر گرفتن و به زبان خاموش و کم سخن و خوب سخن و چون سخن گوید خوش سخن و خوش خوی و خوش زبان و خوش آواز باشد و اگر آهنگ او کنی، آهنگ تو کند و اگر از او دور شوی، از تو دور شود و اگر با وی باشی رویش و چشمهایش سرخ شود از آرزوی تو. (تاریخ بلعمی، ج ۲، صص: ۱۱۰۵-۱۱۰۸)

در پاره‌ای دیگری از این کتاب آمده است: «بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد، اما از حیث اندام و هیئت نیکوترین زنان کسی است که بالای میانه و سینه‌ای فراخ و سر و سرین و گردنی خوش ساخت و پاهایی خرد و کمری باریک و کف پایی مقعر، انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد.» (همان، ص ۱۵۶)

علاوه بر آن، این گزارش به توصیفاتى که از زنان عرب جاهلیت شده است هم بسیار نزدیک است. به گونه‌ای که می‌توان گفت معیارهای دربار ساسانی بر حوزه جغرافیایی وسیعی از جمله عربستان اثر گذاشته است. پادشاه کِنده، عمرین حجر، پدر بزرگ امرء القیس شاعر، در پی ازدواج بود. به همین منظور، به جستجوی دختران زیباروی در بین قبایل عرب پرداخت. تا اینکه خبر زیبایی دختر امیر قبیله شیبان بدو رسید. زنی را برای پرس و جو بدانجا روانه کرد، زن دختر را دید و چنین توصیف کرد: «پیشانی چون آینه صیقل یافته که موی سیاه به هم بافته‌اش آن را آراسته بود اگر ببینی، گمان کنی که زنجیری است. ابروانش گویی که با ذغال سیاه شده باشد یا با قلم قوسی بر فراز چشمان آهوشش